اقتصاد سبز

حل بحران آب در گرو داشتن کشاورزان مرفه‌تر

■ دکتر کاوه مدنی*

بخش کشاورزی ایران با وجود اینکه بیش از ۹۰ درصد آب را مصرف می‌کند، سهم ناچیزی کمتر از ۱۵ درصد از تولید ناخالص ملی را دارا است. چنین رقم پایینی، بهره‌وری اقتصادی اندک این بخش را در مجموع اقتصاد ایران نشان می‌دهد. این در حالی است که دولت همواره نگاه حمایتی به بخش کشاورزی داشته و بهبود عملکرد این بخش را معادل امنیت غذایی کشورمان قلمداد کرده است. این رویه به‌ویژه در دوران جنگ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

گرچه ما در کوتاه‌مدت عملکرد نسبتا موفقی در دستیابی به امنیت و خودکفایی غذایی داشتیم، در دراز مدت نتوانستیم این رویه را حفظ کنیم که گواه آن واردات انواع محصولات کشاورزی در چند ساله اخیر است؛ به‌گونه‌ای که مجبور شده‌ایم اقلام حیاتی نظیر گندم یا برنج را در حجم بالا وارد کنیم. به علاوه در اثر افول نسبی عملکرد در بخش کشاورزی نسبت به استانداردهای بین‌المللی، جایگاه سنتی خود را در بازار جهانی در عرضه بعضی محصولات نظیر پسته از دست داده‌ایم. این امور نشان‌دهنده عدم موفقیت ما در رسیدن به این امنیت غذایی و بالا نگه داشتن بهره‌وری در بخش کشاورزی است. به علاوه بهره‌وری پایین اقتصادی در بخش کشاورزی به عنوان یکی از جدیدترین عوامل بحران جاری آب در ایران در کنار دو عامل دیگر یعنی افزایش سریع جمعیت و سوءمدیریت در بخش آب قرار می‌گیرد.

اما چه عواملی موجب بهره‌وری پایین در این بخش است و برای رفع آنچه باید کرد؟ یکی از عواملی که موجب کاهش بهره‌وری اقتصادی در بخش کشاورزی شده نگاه حمایتی دولت است که نتیجه‌ای معکوس به بار آورده است. بر اساس این استدلال، دولت آب و انرژی را به قیمت ارزان به کشاورز داده و این اتفاق موجب شده است کشاورز هزینه اولیه آنچنانی برای آب و انرژی نداشته باشد و در نتیجه فاقد دغدغه در زمینه مصرف بهینه آنها بوده و ما شاهد مصرف بی‌رویه انرژی و منابع آبی باشیم. بسیاری از کشاورزان از شیوه‌های سنتی برای آبیاری و کشاورزی استفاده می‌کنند که به تبع آن بهره‌وری پایینی در مصرف آب، انرژی و تولید دارند و بازده این بخش را به شدت پایین می‌آورند. این شیوه همچنین پیامدهای اقتصادی و محیط‌زیستی را به شکل جدی برای کشورمان به بار آورده است. زمانی که دولت برق را به قیمت ارزان به کشاورز می‌دهد، دغدغه کشاورز فقط این است که پمپ بزرگ‌تری داشته باشد و چاه عمیق‌تری حفر کند تا بتواند آب بیشتری را از عمق زمین بیرون بکشد. چنین رویه‌ای سالانه سطح آب‌های زیرزمینی را به طرز محسوسی کاهش می‌دهد و مصرف آب را بالا می‌برد به طوری که امروز ایران یکی از رکورداران جهانی در میزان افت آب زیرزمینی شده است. به‌علاوه پایین رفتن سطح آب زیرزمینی نیاز به انرژی بیشتر برای برداشت آب از سطوح پایین‌تر را به‌طور تساعدی بالا می‌برد و در نتیجه به‌طور سالانه نیاز بخش کشاورزی به انرژی بیشتر می‌شود. در نتیجه شاهدیم دولت مجبور است هر سال یارانه بیشتری را برای پمپاژ شدن آبی که سرمایه ملی است پرداخت کند. به این ترتیب با وجود نیت خیر دولت در حمایت از تولید ملی و بخش کشاورزی، در عمل اتلاف منابع آبی و انرژی حاصل می‌شود و کشاورزان به جای عوض کردن روش‌های تولید و بهره‌برداری، به مصرف بی رویه منابع حیاتی و غیرقابل جایگزین تشویق می‌شوند. در حال حاضر دولت تلاش دارد برداشت بی‌رویه آب‌های زیرزمینی را کنترل کند و برای رصد و مهار برداشت اقدام به استفاده از روش‌های متعددی نظیر نصب کنتورهای هوشمند یا بالا بردن قیمت انرژی کرده است؛ هر چند هنوز این قیمت‌ها به سطحی نرسیده که کشاورزان مجبور به تغییر روش‌های سنتی استفاده از آب شوند. از سوی دیگر متاسفانه کشاورزان ایرانی جزو قشر مرفه جامعه نیستند. بالا بردن بهره‌وری اقتصادی بخش کشاورزی تنها از طریق مرفه‌تر کردن کشاورزان امکان‌پذیر است. گرچه این راه در نگاه اول به عنوان راهی موثر برای حل بحران آب به نظر نمی‌رسد نتایج درازمدت آن در حل بحران آب تاثیر بسزایی خواهد داشت. در حال حاضر بسیاری از کشاورزان حاضرند از زمین خود دست بکشند و به کارهای کم‌درآمد شهری روی بیاورند. این کشاورزان نمی‌خواهند فرزندان‌شان به شغل کشاورزی مشغول شوند و وابسته به زمین باشند و ترجیح می‌دهند آنها به کارهایی مشغول شوند که درآمد و منزلت اجتماعی بیشتری داشته باشد. در مقابل این رویه ما در غرب شاهدیم که کشاورزان جزو قشر مرفه جامعه به حساب می‌آیند و از درآمد و سطح رفاه خوبی برخوردارند. آنها به شغل خود افتخار می‌کنند و می‌خواهند این رویه در خانواده‌شان ادامه داشته باشد. وقتی کشاورزی را مدرن کنیم و بهره‌وری اقتصادی آن را بالا می‌بریم، نحوه عمل و تفکر کشاورز نیز به تبع آن متفاوت خواهد شد؛ کشاورز خلاق‌تر عمل می‌کند و در نهایت بهره‌وری مصرف منابع بالا خواهد رفت. در چنین حالتی کشاورز نوع کشت و انتخاب محصول خود را در بازار رقابتی عوض می‌کند و به دنبال کشت محصولاتی نمی‌رود که دولت برای آنها قیمت مرجع تعیین کرده است. ما در ایران شاهدیم کشاورزان برای اینکه احتمال از دست دادن درآمدشان را کاهش دهند تنها انواع خاصی از محصولات را کشت می‌کنند. این امر موجب خارج شدن الگوی کشت از حالت بهینه شده و محصولاتی غیرمناسب با توجه به آب و هوا و سایر شرایط منطقه‌ای در بخش‌های مختلف کشت می‌شوند. به عنوان مثال در حال حاضر در بعضی مناطق خشک کشور شاهد کاشت محصولاتی نظیر برنج، انگور و گوجه فرنگی هستیم که به آب فراوان نیاز دارند.

زمانی که بازار رقابتی کشاورزی شکل بگیرد و این حوزه به سمت مدرن و صنعتی شدن حرکت کند، کشاورز ناچار به بالا بردن بهره‌وری و انتخاب محصولات بهینه خواهد بود. در چنین حالتی آب به بهترین نحو استفاده می‌شود و مصرف‌کننده‌ای که نتواند خود را با شرایط بازار رقابتی تطبیق دهد و آب را با بالاترین بهره اقتصادی مصرف کند، ناچار به ترک این بخش خواهد بود. این رویکرد به ظاهر ظالمانه در نهایت به بهبود وضعیت رفاهی و معیشت کشاورزان منجر خواهد شد و آنها را در زمره اقشار مرفه جامعه قرار خواهد داد. در نتیجه بهره‌وری اقتصادی بخش کشاورزی بالاتر رفته و به حل بحران جدی منابع آب کشور کمک جدی خواهد شد. در بازار رقابتی کشاورزان موفق به عنوان یک طبقه مرفه رشد پیدا کرده و انگیزه بیشتری برای داشتن ابتکار و رفتارهای رقابتی از خود بروز خواهند داد.

اما برای مدرن، صنعتی و اقتصادی شدن کشاورزی چه باید بکنیم؟ آیا تنها لازم است قیمت آب و انرژی را بالا ببریم؟ بالا بردن بهره‌وری در این بخش بدون سرمایه‌گذاری‌های دولتی ممکن نیست. ما نمی‌توانیم تنها قیمت آب و برق را بالا ببریم و از کشاورزان بخواهیم رفتار خود را عوض کنند؛ چون آنها پشتوانه اقتصادی ندارند. بنابراین لازم است دولت هزینه‌های اولیه را انجام داده و کشاورزان را تجهیز کند سپس سیاست‌های تشویقی را در پیش بگیرد تا آنها از روش‌های بهینه و مدرن برای بالا بردن بهره‌وری استفاده کنند. در این حالت در بازار رقابتی، کشاورزان تشویق می‌شوند محصولاتی را کشت کنند که سود بالاتری را نصیب آنان کند و در عین حال انرژی و منابع آبی را به بهترین حالت مصرف کنند. آیا کشاورزان هم می‌توانند کاری در جهت افزایش رفاه انجام دهند؟ بله. کشاورزان می‌توانند با مشارکت در تاسیس تعاونی‌ها و تشکل‌های منطقه‌ای قدرت خود در بازارهای منطقه‌ای را بالا برده و کنترل این بازارها را به دست آورند، دست واسطه‌ها را کوتاه کنند و کنترل قیمت محصولات را به عهده بگیرند تا در نهایت سودآوری این بخش را افزایش دهند. در این میان دولت با استفاده از مشوق‌های اقتصادی می‌تواند به شکل‌گیری تشکل‌های منطقه‌ای کمک کند. تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که این‌گونه تشکیلات با در نظر گرفتن منافع درازمدت می‌تواند به‌عنوان پاسبان منابع آبی عمل و بهره‌برداری پایدار از منابع آب را تسهیل کنند. با رعایت تمام این اصول و سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌های لازم و فراهم آوردن تسهیلات اقتصادی با هدف مرفه کردن کشاورزان، اقتصاد بخش کشاورزی تقویت می‌شود و منابع آبی، محیط‌زیست و انرژی محفوظ می‌مانند. امیدواریم یکی از تدبیرهای دولت تدبیر و امید این باشد که هم کشاورزان را خوشبخت‌تر کند و هم بتوانند در حل بحران کنونی آب یاری برسانند.

*** صاحب‌نظر و استاد مدیریت منابع آب و محیط‌زیست در مرکز سیاست محیط‌زیست دانشگاه سلطنتی لندن**

تحلیل نوبلیست ۲۰۱۳ از ریشه‌های نوسان قیمتی «شدید» سهام

■ ۱۲ محور تحلیل «رابرت شیلر» از فراز و فرود قیمت سهام در آمریکا بر مبنای «مالیه رفتاری»، می‌تواند بخشی از «نوسانات شدید» قیمت سهام در بسیاری از کشورها را تبیین کند

■ حسین صبوری کارخانه*

اصطلاح «حباب» در علم مالی به‌طور کلی به وضعیتی اشاره دارد که قیمت یک دارایی با اختلاف قابل توجهی از قیمت و ارزش بنیادین آن دارایی بالاتر باشد. در طول دوره یک حباب، قیمت‌ها برای یک دارایی مالی یا یک گروه از دارایی‌های مالی به صورت قابل توجهی متورم می‌شود و در نتیجه، رابطه اندکی بین ارزش ذاتی آن گروه از دارایی‌ها با قیمت آنها در بازار وجود دارد. اصطلاحاتی از قبیل «حباب قیمت دارایی»، «حباب مالی» یا «حباب سفته بازی» همگی به جای حباب قیمتی مورد استفاده قرار می‌گیرند و اختصارا نیز «حباب» نامیده می‌شود.

اصلی‌ترین مشخصه حباب، وجود بی‌اعتقادی و بی‌اعتنایی شدید در بین اکثر مشارکت‌کنندگان در بازار در طول مرحله ایجاد حباب است. باید توجه داشت تشخیص اینکه چه موقع مشارکت‌کنندگان در بازار روش‌های منطقی و قاعده‌مند ارزش‌گذاری سهام شرکت‌ها را کنار گذاشته و دچار رفتارهای سوداگرانه می‌شوند، کار مشکل و پیچیده‌ای است. همچنین، تجربه گذشته نشان می‌دهد معمولا حباب‌ها زمانی شناسایی شده‌اند که ترکیده باشند.

در اکثر موارد، حباب‌های قیمتی معمولا همراه با سقوط شدید قیمت اوراق بهادار بوده است. به‌علاوه، میزان خسارت ناشی از ترکیدن یک حباب بستگی به میزان گرفتاری هر یک از بخش‌های اقتصاد و همچنین میزان گستردگی مشارکت در بازارها دارد. برای مثال، ترکیدن حباب دهه ۱۹۸۰ در ژاپن منجر شد تا دوره رکود طولانی اقتصاد این کشور را در بر بگیرد. اما به‌دلیل اینکه سفته‌بازی تا بخش عمده‌ای محدود به مرزهای کشور ژاپن شده بود، این ترکیدن حباب منجر به گسترش این بحران به خارج از مرزهای این کشور نشد. از طرف دیگر، ترکیدن حباب قیمت بازار در ایالات متحده آمریکا طی سال ۲۰۰۸ منجر شد که اقتصاد جهان به شدت صدمه ببیند زیرا که اغلب بانک‌ها و نهادهای مالی در آمریکا و اروپا صدها میلیارد دلار وام‌های رهنی با پشتوانه اوراق رهنی را نزد خودشان نگه داشته بودند. در هفته اول ژانویه ۲۰۰۹ بیش از ۱۲ موسسه مالی بزرگ در جهان حدود نیمی از ارزششان را از دست دادند. همچنین کساد اقتصادی به‌وجود آمده موجب شد تا برخی دیگر از کسب و کارها در صنایع گوناگون یا به سمت ورشکستگی بروند یا به‌دنبال منابع مالی جهت فرار از این وضعیت باشند.

تحلیل «رابرت شیلر» از «حباب» بازارهای مالی

در نوشتار حاضر تلاش می‌شود تا به‌منظور ارائه تصویر روشنی از دلایل و چگونگی ایجاد حباب در بازار سهام، نظرات رابرت شیلر، اقتصاددان و برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۱۳ در خصوص عوامل ایجاد حباب که در کتابی با عنوان شادمانی نامعقول «Irrational Exuberance» و با تاکید بر حباب بازار سهام آمریکا در دهه ۱۹۹۰ و حباب بازار مسکن و سهام این کشور در سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ توسط وی به رشته تحریر درآمده است (ویرایش نخست این کتاب در سال ۲۰۰۰ منتشر شده است) مورد بررسی قرار گیرد.

بخش قابل توجهی از مطالب ارائه شده در این کتاب در گستره دانش مالی رفتاری و اقتصاد رفتاری قرار می‌گیرد. «مالیه رفتاری» نیز به عنوان شاخه‌ای از تحلیل‌های تکنیکال دسته‌بندی می‌شود. هم‌اکنون، این کتاب به عنوان یکی از منابع امتحانی آزمون CMT(Chartered Market Technician)- به‌حساب می‌آید. دانش مالی رفتاری تلاشی برای فهم رفتار سرمایه‌گذاران حقیقی و حقوقی در زمان‌هایی است که در بازار سهام، اوراق قرضه، مسکن و سایر اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کنند. چه چیزی افراد را به خرید یا فروش اوراق بهادار ترغیب می‌کند؟ سرمایه‌گذاران بر چه اساسی ریسک یا ضررهای خود را می‌پذیرند؟ حباب‌های سفته‌بازی به چه دلیل ایجاد می‌شوند و از بین می‌روند؟ رابرت شیلر در کتاب خود به دنبال پاسخگویی به این سوالات، با تمرکز بر بازار سهام آمریکا و وضعیت آن در اواخر دهه ۱۹۹۰ است.

شیلر در این کتاب پس از ارائه فصل نخستین در خصوص روند تاریخی نسبت قیمت به درآمد در بازار سهام آمریکا و حباب‌های تاریخی در این بازار، در فصول بعدی به موضوع عوامل تشکیل‌دهنده حباب در بازار سهام می‌پردازد. شیلر این عوامل را به ۱۲ عامل اساسی تقسیم می‌نماید و اشاره می‌کند که در کنار عوامل بنیادین افزایش قیمت سهام (رشد درآمد یا کاهش هزینه شرکت‌ها) عواملی مهم همچون عوامل فرهنگی، روان‌شناختی، جمعیت شناختی و... وجود دارند که در پشت پرده تمام جریانات ایجاد حباب در بازارهای دارایی قرار دارند.

شیلر با معرفی و تکیه بر همین عوامل بود که توانست در سال ۲۰۰۰ تشکیل و ریزش حباب در بازار سهام آمریکا را به خوبی پیش‌بینی کند. همچنین در ویرایش دوم کتاب خود که در سال ۲۰۰۵ منتشر کرد، با افزودن فصلی در خصوص حباب بازار مسکن به نسخه اولیه این کتاب، به درستی ایجاد حباب در این بازار و بازار سهام و ریزش آن در اواخر سال ۲۰۰۷ را پیش‌بینی کرد. این کتاب کتابی بسیار مفید در زمینه چگونگی تشکیل و ریزش حباب‌ها در بازارهای سهام و دارایی است، یکی از معتبرترین و مهم‌ترین کتاب‌ها در این حوزه به شمار می‌رود که به‌زودی نیز ترجمه این کتاب به بازار عرضه خواهد شد.

شیلر در این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵، ارزش‌گذاری‌های انجام شده با استفاده از نسبت قیمت به درآمد در مقایسه با دیگر دوره‌های رونق بازار سهام آمریکا در سال‌های ۱۹۰۱، ۱۹۲۹ و ۱۹۶۶ بسیار بالاتر بوده است. در واقع، شیلر تلاش کرده تا یکسری از عواملی را که به ایجاد و افزایش جو سفته‌بازی در بازارهای سهام و مسکن کمک می‌کنند، شناسایی و معرفی نماید. بر این اساس نیز، ۱۲ عامل کلان را که به عنوان عوامل اصلی محرک رونق بازار سهام و مسکن در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ و ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ موثر بوده‌اند معرفی می‌کند. همچنین، چرایی انتخاب این عوامل به همراه مکانیزم اثرگذاری هر یک از این عوامل بر جو سفته‌بازی و رونق بازارهای سهام و مسکن به صورت مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرد. تاثیر متغیرهای روانشناختی و فرهنگی بر مشارکت هرچه بیشتر مردم در بازار سهام و ایجاد جو شادمانی نامعقول در بازارها، روش‌های جلوگیری و کاهش اثرات چنین رفتارهای غیرعقلانی در بازارهای مالی، از دیگر موضوعات ارائه شده در این کتاب است. همان‌طور که در نمودار زیر نشان داده شده است، رابرت شیلر در زمان انتشار دو ویرایش اول و دوم کتاب خود، تحلیلی درست از ایجاد حباب و پیش‌بینی ریزش آن داشته است. نام کتاب نیز از نطق معروف آلن گرینسپن رئیس سابق فدرال رزرو آمریکا در خصوص وضعیت بازار سهام این کشور در سال ۱۹۹۶ اقتباس شده است. آلن گرینسپن در نطق مورخ ۵ دسامبر سال ۱۹۹۶ و در بحبوحه حباب بازار سهام آمریکا (معروف به حباب دات‌کام‌ها یا همان شرکت‌های اینترنتی) چنین گفت: «واضح است که تداوم کنونی نرخ تورم پایین اشاره به وجود عدم اطمینان اندک نسبت به وضعیت آتی (ریسک اندک) و پایین‌تر بودن رقم صرف ریسک نیز نشان از لزوم ارزش‌گذاری هرچه بیشتر شرکت‌ها و در نتیجه قیمت‌های بالاتر برای سهام و دیگر طبقه دارایی‌ها دارد. این موضوع را می‌توان از رابطه تاریخی معکوس بین نسبت قیمت به درآمد در بازار سهام و نرخ تورم به خوبی مشاهده نمود. اما اکنون سوال این است که چطور می‌توان از وجود جو «شادمانی و افراط نامعقول» در بازار سهام که می‌تواند اثرات مخرب و غیرمنتظره همانند آنچه در ژاپن طی دهه گذشته اتفاق افتاد، آگاه شد و با آن مقابله کرد؟»

نمودار شماره یک

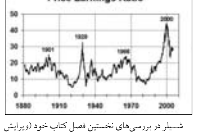

شیلر در بررسی‌های نخستین فصل کتاب خود (ویرایش سال ۲۰۰۰) به این نتیجه می‌رسد که میزان افزایش نسبت‌های قیمت به درآمد در بازار سهام آمریکا در سال ۱۹۹۹ به بالاترین سطح تاریخی خود رسیده بود، به‌طوری که این میزان به هیچ وجه در طول سه حباب اصلی بازار سهام آمریکا در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۲۹ و ۱۹۰۱ نیز مشاهده نشده است. در نمودار شماره یک، وضعیت نسبت قیمت به درآمد در بازار سهام آمریکا برای سال‌های ۱۸۸۰ تا ۲۰۰۰ نشان داده شده است. همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، این نسبت در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۴۰ واحد رسیده بود و این در حالی بود که بالاترین سطح تاریخی این نسبت تا قبل از سال ۲۰۰۰ معادل ۳۳ واحد و آن هم در سال ۱۹۲۹ بوده است.

۱۲ عامل ساختاری ایجادکننده «حباب سفته‌بازی» در آمریکا

همان‌طور که اشاره شد، شیلر در این کتاب، ۱۲ عامل ساختاری را که موجب افزایش قیمت سهام در بازار سهام آمریکا از سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ شده بود، معرفی می‌کند. عواملی که او به عنوان عوامل ساختاری ایجادکننده حباب در بازارهای دارایی (و به‌خصوص سهام) معرفی می‌کند، به شرح زیر هستند:

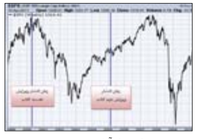

۱- گسترش بازار آزاد و تقویت جامعه مدنی

شیلر بر این باور است که گسترش نظام سرمایه‌داری و تقویت جامعه مدنی یکی از عوامل تقویت‌کننده و ترغیب‌کننده سرمایه‌گذاران به سرمایه‌گذاری در بازار سهام است. او بر این باور است که دهه ۱۹۹۰، جوامعی که تا قبل از این در بلوک شرق و تحت عنوان جوامع و کشورهای کمونیستی دسته‌بندی می‌شدند از سال ۱۹۹۱ با فروریزی دیوار برلین، به سمت نظام سرمایه‌داری سوق یافتند. روسیه و چین دو کشور مهم از بین تمامی این کشورها بودند که ید طولانی در برقراری نظام کمونیستی داشتند. بر همین اساس نیز کوچک‌سازی شرکت‌ها و کاهش اتحادیه‌های کارگری موجب ترغیب مردم به این موضوع شد که اکنون دیگر سرنوشت‌شان در دست خودشان است و روح کارآفرینی را پایه ریزی کردند. شرکت‌ها نیز به‌تدریج میزان حقوق و مزایای کارکنان خود را به عملکرد کارکنان و جبران آن از طریق گزینه‌های مختلف دارایی علی‌الخصوص سهام گره زده بودند.

۲- تغییرات سیاسی و فرهنگی

عوامل سیاسی و فرهنگی یکی دیگر از عوامل ساختاری بودند که در جهت موافق موفقیت کسب‌وکارها در حال تغییر بودند. طی سالیان سال افزایش ارزش‌های ماتریالیستی رو به گسترش بوده است. بنا بر نظر وی، مردم در دهه ۱۹۹۰ پول را به عنوان عاملی مهم در موفقیت‌هایشان می‌دیدند و این در حالی است که این اهمیت در دهه ۱۹۷۰ بسیار کمرنگ‌تر بود، نگاه جامعه نسبت به کارآفرینان موفق و صاحبان موفق کسب‌وکارها در مقایسه با دانشمندان به شدت مثبت‌تر و بهتر شده بود. در سال ۱۹۹۵ کنگره آمریکا که در دست جمهوری خواهان بود اقدام به کاهش مالیات بر بازده سرمایه در سال ۱۹۹۷ نمود. خیلی زود نیز کاهش‌های بعدی در این نرخ مالیات اعلام شد. این کاهش نرخ مالیات و انتظار کاهش هرچه بیشتر آن در ماه‌های آتی خود عاملی بسیار قدرتمند در جهت خرید سهام بود.

۳- تغییرات تکنولوژیک مخصوصا در IT

این عامل موجب ایجاد دوران جدیدی در تاریخ بشر شد. زمانی که برای اولین بار در اوایل دهه ۱۹۸۰ اولین تلفن‌های همراه معرفی شدند، هنوز بازار پررونق سهام آمریکا قدم‌های نخستین خود را می‌پیمود. اینترنت در اواسط دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد و طی پنج سال بعد رشد خیره‌کننده‌ای داشت. سرمایه‌گذاران نیز این انقلاب تکنولوژیک به وجود آمده را به‌عنوان دلیلی برای تغییر همه چیز و افزایش ارزش سهام شرکت‌ها و در نتیجه آن افزایش ارزش بازار سهام آمریکا می‌دانستند.

۴- سیاست‌های پولی

یکی دیگر از عوامل ترغیب‌کننده این حباب‌های سفته‌بازی است. سیاست‌های پولی بانک مرکزی آمریکا موجب خارج شدن موضوع و فاکتور ریسک از مرکز محاسبات سرمایه‌گذاران شده بود. به تعبیری دیگر، فدرال رزرو آمریکا از هیچ اقدام عاجلی برای ترغیب رونق به وجود آمده در بازار سهام طی سال‌های ۱۹۹۹-۱۹۹۵ فروگذاری نکرد و نرخ‌های بهره تا سال ۱۹۹۹ به هیچ وجه افزایش نیافت.

۵- اثر نسل رونق زاد و ولد

پس از اتمام جنگ جهانی دوم شاهد افزایش قابل توجه نرخ زادوولد در سراسر اروپا و آمریکا بودیم، نتیجه اینکه اکثر نوزادان متولد شده پس از جنگ جهانی دوم، در دهه ۱۹۹۰ در سنین بین ۵۵-۳۵ سال قرار داشتند. با این وجود، شیلر با استفاده از داده‌های تاریخی نشان می‌دهد که همبستگی بین رونق زاد و ولد و رونق بازار سهام وجود ندارد. در حقیقت، شیلر بر این باور است که رونق زاد و ولد همزمان با عرضه اینترنت و افزایش دسترسی هرچه بیشتر مردم به این شبکه جهانی، عاملی در جهت متورم کردن بازار سهام بوده است.

۶- تغییر محسوس حوزه کاری رسانه‌های اقتصادی در دهه ۱۹۹۰

این فاکتور بدون شک عاملی مهم در جذابیت هرچه بیشتر بازار سهام و مشارکت هرچه بیشتر مردم در آن بوده است. روزنامه‌ها و رسانه‌ها به‌منظور جذب هرچه بیشتر خوانندگان، تصویر خوش‌نمایی از بازار به مردم نشان می‌دادند.

این رسانه‌ها اقدام به ایجاد شبکه‌ها و صفحات اختصاصی بازار سهام و بازارهای مالی نمودند که اخبار بازار را به صورت دقیقه به دقیقه در اختیار شنوندگان و خوانندگان خود قرار می‌دادند. اخبار ناخوشایند و بد جای خود را به اخبار خوب داد. این نمایش خوب از جانب رسانه‌ها خود موجب تبلیغ هرچه بیشتر و قانع کردن مردم به سرمایه‌گذاری در بازار سهام شد. این رسانه‌ها یک بار دیگر در سال ۲۰۰۵ موجب ترغیب مردم به سرمایه‌گذاری در بازار مستغلات آمریکا شدند.

۷- پیش‌بینی خوش‌بینانه‌تر از واقع تحلیلگران

شیلر بر این باور است خوش‌بینانه‌تر شدن پیش‌بینی‌های تحلیلگران و از حد خارج شدن آن در اواخر دهه ۱۹۹۰ یکی از دلایل مهم افزایش قیمت‌ها و ایجاد حباب در بازار سهام آمریکا بود. بنا بر آمار منتشر شده در سال ۱۹۸۹ سهم تعداد توصیه‌های به فروش نسبت به توصیه خرید تنها ۹/۱ درصد و در سال ۱۹۹۹ به یک درصد رسیده بود. تحلیلگران عمدتا نسبت به توصیه به فروش سهام دودل شده بودند؛ چرا که منافع تحلیلگران با منافع بانک‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌ها گره خورده بود. شرکت‌ها با شیوه‌های ممکن تحلیلگران را ترغیب به عدم توصیه به فروش سهام شرکت خود می‌کردند. گاهی اوقات این منافع زمانی که عرضه و تعهد پذیره‌نویسی سهام یا اوراق قرضه یک شرکت توسط بانک‌های سرمایه‌گذاری باید انجام می‌شد، منافع کارشناسان این بانک‌های سرمایه‌گذاری در راستای عدم توصیه به فروش سهام شرکت‌های مزبور بود.

ادامه در صفحه ۲۹

اقتصاد ایران؛ امیدها و دشواری‌ها

خصوصی یا شبه‌خصوصی مساله این است

■ ناصر ذاکری*

امروزه در اقتصاد کشورمان در کنار بخش دولتی و بخش خصوصی، شاهد شکل‌گیری و حضور مقتدرانه مجموعه‌هایی هستیم که نه در قالب بخش خصوصی می‌گنجند و نه می‌توان آنها را دولتی تلقی کرد. معمولا از این گروه بنگاه‌ها با عناوینی مانند غیردولتی، شبه‌دولتی، شبه‌خصوصی و گاه خصولتی (با اشاره طعنه آمیز به ماهیت نیمه‌خصوصی و نیمه‌دولتی آنها) نام برده می‌شود. به نظر می‌رسد عنوان «بخش شبه‌خصوصی» به بهترین شکل ویژگی‌ها و مشخصات این گروه از بنگاه‌ها را بیان می‌کند؛ زیرا این گروه هرچند ظاهری مشابه با سایر بنگاه‌های بخش خصوصی دارند و خود نیز مدعی عضویت در این بخش هستند، با این حال، ماهیتی متفاوت با این بخش دارند. در سال‌های گذشته، موسسات دولتی، عمومی، فرهنگی، غیر انتفاعی و حتی خیریه با هدف تامین هزینه‌های جاری فعالیت‌هایشان و نیز حفظ ارزش دارایی‌هایشان در شرایط تورمی به سمت فعالیت‌های اقتصادی رو آورده و اقدام به تشکیل بنگاه‌های اقتصادی با هدف کسب سود کردند، بنگاه‌هایی که اینک همه را ذیل عنوان «بخش شبه‌خصوصی» طبقه بندی می‌کنیم. اگر سهم این‌گونه بنگاه‌ها و اندازه و مقیاس فعالیتشان در مقایسه با کل اقتصاد کشور، ناچیز بود، می‌شد این امر را نادیده گرفت. اما با توجه به عظمت و گستردگی این بنگاه‌ها و بنیه مالی بسیار قوی و تاثیر گذارشان، نمی‌توان به این واقعیت بی‌توجه بود.

سه ایراد اساسی به شرح زیر را بر این شیوه تامین مالی و بنگاهداری می‌توان وارد دانست:

۱- تناقض آشکار بین اهداف غیراقتصادی موسسه و اهداف و رویه‌های بنگاه اقتصادی، نوعی برخورد دوگانه را در موسسه ایجاد کرده و فعالیت سالم و اصولی موسسه را خدشه‌دار می‌کند. نمونه‌های فراوانی برای این مورد می‌توان مطرح کرد که از حوصله این یادداشت خارج است.

۲- این‌گونه موسسات به‌دلیل شرایط خاص خود، معمولا با نیازهای مالی پیش‌بینی نشده و فوری مواجه می‌شوند و به همین دلیل، علاقه چندانی به سرمایه‌گذاری بلندمدت نداشته و به سرمایه‌گذاری‌های زودبازده، کوتاه‌مدت و با قابلیت نقدشوندگی بالا بیشتر توجه می‌کنند. یکی از دلایل افزایش حیرت‌انگیز حجم سرمایه‌گذاری در عرصه تجارت املاک و مستغلات در سال‌های اخیر که اثر مخربی در اقتصاد کشور برجای گذاشته است، همین نکته است.(۱)

۳- اما مهم‌تر از دو ایراد فوق، ایراد سوم است که به مساله مدیریت این بنگاه‌ها برمی‌گردد. برای بررسی این مورد، ابتدا بهتر است دو شیوه متفاوت شرکت‌داری را که در اقتصاد ما رایج هستند، با همدیگر مقایسه کنیم:

در شیوه اول، سهامداران و مالکان یک بنگاه افرادی را به عنوان مدیران شرکت تعیین کرده و خود نیز بر عملکرد آنان نظارت می‌کنند. طبعا اگر شیوه مدیریت یک مدیر و نتایجی که کسب می‌کند از دید مالکان بنگاه رضایت‌بخش نباشد، تصمیم به عزل او می‌گیرند.

در شیوه دوم، سهامداران و مالکان واقعی بنگاه قدرت عزل و نصب ندارند یا کاری به این کارها ندارند. در این حالت یک مدیر به جای اینکه در مقابل سهامداران و مالکان بنگاه پاسخگو باشد، فقط در مقابل رئیس بالاتر خود پاسخگوست، و تا زمانی به فعالیت خود ادامه می‌دهد که رئیس بالاتر از او راضی باشد. اگر بنگاهی با شیوه دوم اداره شود، الزاما فعالیتش همراه با سودآوری و موفقیت نیست. در انتخاب مدیران بنگاه‌ها ممکن است به جای تخصص گرایی و شایسته‌سالاری، به ویژگی‌های دیگر از جمله ارتباطات حزبی و... توجه شود. در چنین فضایی، حاکمیت مدیریت رابطه‌ای به جای شایسته‌سالاری دور از انتظار نیست.

ناگفته پیداست که در چنین بنگاه‌هایی، مدیر برای ادامه کارش معمولا نیازمند ارائه کارنامه زرین نیست. مدیریت در بنگاه‌های شبه‌خصوصی از نوع دوم است؛ مدیریتی غیرپاسخگو که در قالب سلسله مراتب اداری تابع مقام بالاتر خود است. به طوری که ملاحظه می‌شود، جدی‌ترین مشکل بنگاه‌های شبه‌خصوصی، شیوه مدیریتشان است. هرچند دو ایراد قبلی نیز همچنان به قوت خود باقی هستند. حال اگر به این واقعیت توجه کنیم که گروه پرتعدادی از بنگاه‌های بزرگ اقتصادی کشور به گونه‌ای ذیل عنوان شبه‌خصوصی قرار می‌گیرند، اهمیت این مشکل به خوبی روشن می‌شود: درصد قابل توجهی از سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های کشور با شیوه‌هایی مدیریت می‌شود که از استانداردهای مدیریت علمی امروزی دور است.

توجه به این نکته کلیدی، تصویر روشنی از مشکلات مدیریتی بنگاه‌های اقتصادی کشورمان به دست می‌دهد. اگر صحبت از مدیریت قبیله‌ای به میان می‌آید، اگر شایسته‌سالاری کنار گذاشته شده، اگر ارزیابی درستی از عملکرد مدیران انجام نمی‌گیرد، اگر از حاکمیت روابط به جای ضوابط سخن به میان می‌آید، اگر با پدیده مدیران چندشغله که گاه در ده بنگاه مختلف سمت عضویت هیات‌مدیره را یدک می‌کشند، روبه‌رو هستیم، اگر با مدیرانی روبه‌رو می‌شویم که با شجاعتی بی‌مانند در میدانی بسیار متفاوت با رشته تخصصی و تجربیات عملی خود قبول مسوولیت می‌کنند، (۲) همه و همه ارتباط نزدیکی با شیوه مدیریتی خاص بخش شبه‌خصوصی دارند.

تداوم رشد سریع بخش شبه‌خصوصی و افزایش اقتدار آن، موجب تعمیق و گسترش بحران مدیریت در بنگاه‌های اقتصادی کشور می‌شود. به‌ویژه اینکه طبعا بخش مهمی از تسهیلات بانکی کشور هم توسط این بنگاه‌ها جذب خواهدشد. از این رو به نظر می‌رسد تلاش برای گسترش بخش خصوصی واقعی و محدود ساختن ابعاد بخش شبه‌خصوصی یک ضرورت انکارناپذیر است.

http://nr-zakeri.com

۱- برای روشن شدن این موضوع، کافی است با مراجعه به آگهی‌های مربوط به خرید یا فروش املاک و مجتمع‌های ساختمانی بررسی کوتاهی درباب وضعیت مالکیت شرکت‌های خریدار یا فروشنده داشته باشید.

۲- فکرش را بکنید، فردی با مدرک لیسانس علوم سیاسی به‌طور همزمان سمت عضویت در هیات‌مدیره چند شرکت فعال در عرصه‌های تولید فرش ماشینی، محصولات کشاورزی، محصولات شیمیایی، قطعات خودرو، ساختمان و... را داشته باشد! متأسفانه مشابه این موارد بسیار زیاد است.

تحلیل

بیکاری یا تورم، کدام‌یک ما را بدبخت‌تر می‌کند؟

■ مترجم: هما کریمی*

وقتی مردم از وضعیت بد اقتصادی می‌نالند، غالبا ۲ موضوع را مدنظر دارند: تورم کمرشکن و بیکاری فلج‌کننده. در اواخر دهه ۱۹۷۰، آمریکا تحت فشار هر دو مشکل قرار داشت. دوره تورم توام با رکود، بسیاری از اقتصاددانان را به این باور رسانده بود که تورم و بیکاری برای اقتصاد به یک اندازه مضر هستند، حتی اقتصاددان افسانه‌ای، «آرتور اوکان» چیزی به نام «شاخص فلاکت» ابداع کرد که به سادگی این دو مقوله را با هم جمع می‌زد تا آنچه مردم را تحت فشار گذاشته بود، اندازه‌گیری کند.

در دوران تورم توام با رکود، زنجیره‌ای از معضلات بروز می‌کند، اما آیا بیکاری و تورم به یک اندازه مردم را بدبخت می‌کنند؟ بسیاری از اقتصاددانان تلاش کرده‌اند که به این سوال پاسخ دهند. تورم و بیکاری هر دو ناخوشایند هستند؛ اما کدام‌یک بیشتر به مردم آسیب وارد می‌آورد؟ آیا شاخص فلاکت اوکان که بیکاری و تورم را هم‌ارز تلقی می‌کند، شاخص مناسبی است؟

پروفسور دیوید بلانچ فلاور، استاد دانشگاه دارتموث و سه تن از همکاران ایشان در تلاش برای تفکیک درجات اثربخشی تورم و بیکاری در شاخص فلاکت، در مقاله خود که در کنفرانس سالانه فدرال رزرو بانک بوستون ارائه شد، به این سوال پاسخ داده‌اند.

ایشان وحشت حاصل از بیکاری را با رنج ناشی از تورم در منحنی فلاکت مورد بررسی قرار داده و با اتکا به مطالعاتی که روی کشورهای اروپایی انجام داده‌اند، نشان می‌دهند که مردم در مواجهه با موج بیکاری، در مقایسه با دوره‌های تورم بالا، بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرند و بیکاری بسیار بدتر از تورم است.

براساس محاسبات بلانچ فلاور و همکاران، یک درصد افزایش در نرخ بیکاری نسبت به یک درصد افزایش در تورم، میزان رضایت از زندگی (سلامت و رفاه کلی) را چهاربرابر کمتر می‌کند. به بیان دیگر، بیکاری، چهار برابر بیشتر از تورم مردم، را به فلاکت می‌اندازد.

دلیلی که بلانچ فلاور ارائه می‌کند، این است که بیکاری نه‌تنها کسانی را که شغل خود را از دست می‌دهند تحت تاثیر قرار می‌دهد، بلکه در خانواده شخص، جرگه دوستان، آشنایان و همسایگان نیز ترس ناشی از عدم امنیت شغلی را افزایش می‌دهد. شخص بیکار ممکن است برای گرفتن قرض یا کمک‌های دیگر، به دوستان و بستگانش مراجعه کند و تاثیر منفی بر سطح رفاه آنها نیز داشته باشد.

انتظار می‌رود که چنین یافته‌هایی بر سیاست‌های پولی تاثیر جدی داشته باشد. تا بروز بحران اخیر، هدف اصلی اعمال سیاست‌های پولی کنترل تورم بوده است؛ درحالی‌که اکنون بسیاری از بانک‌های مرکزی بر ضرورت پذیرش افزایش محدود تورم برای تحقق هدف کاهش بیکاری تاکید می‌کنند.

برای مثال، فدرال رزرو (بانک مرکزی آمریکا) اعلام کرده است که سیاست‌های کاهش نرخ بهره را تا زمانی ادامه خواهد داد که نرخ بیکاری به میزان چشمگیری کاهش یابد، حتی اگر تورم به کمی بیشتر از ۲/۵ درصد افزایش یابد. به سخنی دیگر، بانک مرکزی آمریکا تورم بالای دو درصد (سقف تورم هدف) را برای اینکه افراد بیشتری به شغل خود بازگردند، قبول می‌کند.

بلانچ فلاور و همکاران در مقاله خود می‌نویسند: برآورد ما از نرخ فلاکت زمانی صحیح خواهد بود که هدف ما به حداکثر رساندن رفاه ملی باشد، البته همه کارشناسان با این نظر موافق نیستند. در ایالات متحده، برخی اقتصاددانان و حتی مسوولان فدرال رزرو بارها نگرانی خود را از سیاست‌های پولی انبساطی که به بذر تورم می‌کارد، ابراز کرده‌اند؛ اما اریک روزنگرن از فدرال رزرو بوستون معتقد است که بانک مرکزی برای کاهش نرخ بیکاری، مجبور به اعمال سیاست‌های پولی انبساطی است؛ زیرا بانک مرکزی علاوه‌بر ثبات قیمت‌ها، وظیفه افزایش امکان اشتغال را برعهده دارد. انجام همزمان این دو وظیفه کاری بسیار دشوار است.

روزنگرن که امسال به عنوان عضو کمیته سیاست‌گذاری فدرال رزرو برگزیده شده، در انتقاد نسبت به عملکرد بانک مرکزی در گذشته گفته است: «در سال‌های اخیر بانک مرکزی بسیار کم به مساله اشتغال پرداخته است؛ درحالی‌که باید با افزایش نرخ بیکاری مبارزه می‌شد.

در حال حاضر فدرال رزرو با خرید ماهانه ۸/۵ میلیارد دلار اوراق قرضه و افزایش حجم پول، محرک اقتصادی بزرگی ایجاد کرده است. افزایش شمار افرادی که در زمستان مشغول به‌کار شده‌اند، نشانگر این است که اقتصاد آمریکا به سمت کارکرد عادی خود در حرکت است. تعداد شاغلان جدید در ماه مارس ۲۰۱۳، ۸۸۰۰۰ نفر بوده است که هنوز با هدف کاهش نرخ بیکاری فاصله دارد. هنوز بیکاری مایه رنج و تالم مردم است، اما سیاست‌گذاران امیدوارند که برای مردم شادی به ارمغان آورند.

توضیح: این مطلب ترجمه مقاله‌ای با عنوان «Which makes us more miserable: inflation or unemployment?» است که متن انگلیسی آن در آدرس زیر قابل مشاهده است:

http://www.washingtonpost.com/2013/04/12/

منبع: واشنگتن‌پست

*** کارشناس مالی**

امنیت غذایی، چگونه؟

■ علی رزم‌خواه*

بانک جهانی امنیت غذایی را «دسترسی همه مردم در تمام اوقات، به غذای کافی برای داشتن یک زندگی سالم» تعریف می‌کند. سه عنصر «موجود بودن غذا»، «دسترسی به غذا» و «پایداری در دریافت غذا» محورهای اصلی این تعریف‌اند.

۷۰ درصد گرسنگان جهان در مناطق روستایی زندگی می‌کنند؛ مناطقی که کشاورزی در آنجا یا به‌طور مستقیم شکم گرسنگان را سیر یا از طریق اشتغال در این بخش به‌طور غیرمستقیم به عنوان منبع درآمد جهت تامین مواد غذایی عمل می‌کند. از طرف دیگر، کشاورزی بیش از دو سوم غذای انسان را تامین می‌کند، از این رو رشد پایدار در بخش کشاورزی، عاملی حیاتی برای تغذیه جهان و تامین مواد غذایی در دهه‌های آتی است. در گذشته، سیاست دولت‌ها در زمینه کشاورزی به‌طور عمده بر رفع گرسنگی از طریق تولید انبوه محصولات کشاورزی به هر طریق ممکن بود. نتیجه این سیاست، آلودگی شدید محیط زیست و آسیب‌دیدن سلامت انسان را به دنبال داشت. در حقیقت این سیاست‌ها نه تنها موجب رفع گرسنگی در جهان نشد، بلکه آسیب‌های جبران‌ناپذیری به محیط زیست و سلامت انسان‌ها وارد کرد.

کشاورزی صنعتی راهکار زیان ده

توجه کشاورزی صنعتی تنها معطوف به تولید است نه مردم. به تدریج که مزارع بزرگ‌تر و تخصصی‌تر می‌شوند جوامع محلی-روستایی وابسته به کشاورزی کوچک‌تر شده و تحلیل می‌روند. کشاورزی صنعتی با گسترش فوق‌العاده مکانیزاسیون در کشاورزی نیاز به نیروی کار را کاهش داده و در نتیجه به مهاجرت بیشتر از روستاها به شهرها می‌انجامد. مزارع بزرگ‌تر به معنای واحدهای کشاورزی کمتر است. به علاوه واحدهای بزرگ تمایل به کنار گذاشتن جوامع محلی در تهیه نهاده‌های تولید و بازاریابی محصولاتشان دارند. کشاورزی صنعتی یا مدرن بر اساس منافع فردی استوار است، درحالی‌که کشاورزی پایدار جامع‌نگر است و همانند توسعه پایدار دیدی کل‌گرایانه دارد و بر حفظ تولید در دراز مدت، بهره‌وری موثر از سیستم‌های طبیعی و کمک‌گیری از انرژی‌های زیستی و نیز به همان اندازه بر جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی تکیه می‌کند.

بنابراین، در یک نگرش تاریخی به روند کشاورزی صنعتی باید اذعان کرد که این شیوه کشاورزی با وجود برخی دستاوردهای خوب، نتایج منفی مهمی نیز به همراه داشت که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- اثر منفی و تخریبی روی محیط‌زیست،

۲- مصرف بیش از حد، آلودگی و کاهش کیفیت منابع طبیعی،

۳- ایجاد مشکلات اقتصادی و اجتماعی به‌ویژه در زمینه بازار و قیمت‌ها،

۴- افزایش ضایعات مصرف،

۵- تجزیه جوامع روستایی،

۶- تاثیر منفی روی سلامت انسان‌ها (مانند مسمومیت‌های مستقیم یا مقاوم شدن بیماری‌های انسانی نسبت به آنتی‌بیوتیک‌ها) و گسترش بیماری خاص نظیر سرطان که به وجود مواد شیمیایی نسبت داده می‌شود.

با توجه به این مشکلات بود که افکار محققان از مساله افزایش صرف تولید به سمت افزایش بهینه تولید با توجه به ملاحظات زیست‌محیطی و بشری متمایل شده و اندیشه نظام کشاورزی پایدار رشد کرد. بر این اساس و به‌منظور جایگزینی رهیافتی مناسب برای رفع این مشکلات و در کنار آن، تامین مواد غذایی برای مبارزه با بحران گرسنگی، ضرورت داشته که نظام حقوقی بین‌المللی شامل قواعد و مقررات حقوقی بین‌المللی، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در زمینه تحقق کشاورزی پایدار تدوین، تشکیل و مورد پذیرش قرار گیرند تا هم دولت‌ها را ملزم کرده و هم به آنها یاری رسانند، تا سیاست‌های خود را در قالب توسعه پایدار کشاورزی تدوین نمایند. کشاورزی پایدار به عنوان یک نظام، به‌منظور جانشینی نظام کشاورزی صنعتی معرفی شده‌است. به‌طور کلی توسعه پایدار کشاورزی بر حول سه محور قرار دارد: امنیت غذایی، اشتغال دائم برای بومیان و ریشه‌کن کردن فقر و در نهایت حفظ منابع طبیعی و حفاظت از محیط زیست.

کشاورزی پایدار، به‌عنوان رهیافتی برای مدیریت و اجرای کشاورزی، بیان می‌کند که به چه روش‌هایی می‌توان تولید مطلوب داشت، ضمن آنکه با کاهش مصرف نهاده‌ها (کودهای شیمیایی و سم‌ها) تاثیر نامناسب کمتری بر محیط زیست وارد کرد. کشاورزی پایدار را می‌توان به عنوان یک اصطلاح عام تلقی کرد که همه انواع کشاورزی را که آرمانشان کاهش اثرات منفی عملیات کشاورزی است، دربرمی‌گیرد و شامل کشاورزی ارگانیک[۱]، کشاورزی بیولوژیک و کشاورزی کم‌نهاده و کشاورزی اکولوژیکی است. به‌طور کلی، کشاورزی پایدار نوعی از کشاورزی است که کیفیت زندگی نسل‌های فعلی و آتی را از طریق حفظ و بهبود فرآیندهای اکولوژیکی که زندگی بشر به آن وابسته‌است، بهبود می‌بخشد.

به نظر فائو، اجرای صحیح نظام کشاورزی پایدار به نتایج زیر می‌انجامد:

۱. تامین نیازهای غذایی اساسی و تولیدات دیگر کشاورزی مورد نیاز نسل حاضر و آتی،

۲. ایجاد مشاغل دائمی، درآمد کافی و شرایط مناسب زندگی و کار برای کسانی که در فرآیند تولیدات کشاورزی اشتغال دارند،

۳. حفظ و ارتقای ظرفیت تولیدی منابع طبیعی به‌ویژه منابع تجدید شونده،

۴. جلوگیری از اختلال در کارکرد چرخه‌های اساسی بوم‌شناختی و تعادل‌های طبیعی،

۵. جلوگیری از تخریب جنبه‌های اجتماعی- فرهنگی جوامع روستایی،

۶. جلوگیری از آلودگی‌های زیست‌محیطی،

۷. کاهش آسیب‌پذیری بخش کشاورزی نسبت به عوامل طبیعی، اقتصادی و اجتماعی و دیگر تهدیدها و تقویت خوداتکایی این بخش.

از ویژگی‌های بارز کشاورزی پایدار مردم محوری بودن آن است. استفاده از دانش بومی مردمان محلی و کشاورزان خرده‌پا، تلاش برای حفظ این دانش بومی و تلفیق آن با تکنولوژی مدرن امروزی از ویژگی‌های اساسی کشاورزی پایدار است. در الگوی کشاورزی پایدار به زنان کشاورز به عنوان نیروی محرکه اصلی کشاورزی خرده‌پای خانوادگی، توجه ویژه‌ای می‌شود. در نگرش زیست‌محیطی، کشاورزی پایدار بر ثبات عملکرد در طولانی‌مدت با حداقل تاثیر منفی بر محیط تاکید دارد، درحالی‌که کشاورزی صنعتی بر آرمان‌های کوتاه‌مدت و حداکثر عملی متکی است که با اثرات منفی روی زیست‌محیط همراه است. در کنار این موارد، کشاورزی پایدار به عنوان نمونه کاملی از یک رهیافت توسعه پایداری، با باورهای فرهنگی، هویتی و قومی مناطق مختلف جهان ارتباط دارد. چرا که این باورها محیط‌زیست را به‌عنوان محیطی مقدس برای پرورش نسل‌های حال و آینده و به‌دلیل تولید غذا برای نسل‌های مختلف در نظر می‌گیرد و هرگونه صدمه زدن به آن را از لحاظ اخلاقی یا مذهبی محکوم می‌کند. به‌طور کلی، کشاورزی پایدار بر پایه اصول خاصی بنا نهاده‌شده‌است که در انطباق کامل با مفاهیم و اصول اساسی توسعه پایدار هستند، اساس رشد و توسعه کشاورزی پایدار را فراهم کرده‌اند و باعث بهبود و ارتقای جهانی کشاورزی پایدار شده‌اند. این اصول عبارت است از:

الف) اصل سلامت: کشاورزی پایدار سلامت خاک، گیاهان، حیوانات، انسان‌ها و کره زمین را که هیچ‌یک از دیگری مجزا و مستقل نیست، حفظ کرده و افزایش می‌دهد.

ب) اصل انصاف و عدالت: کشاورزی پایدار با توجه به فرصت‌ها و قابلیت‌های زندگی و محیط‌های عمومی، اطمینان از وجود انصاف را ایجاد می‌کند. کشاورزی پایدار باید برای هر شخصی که درگیر آن می‌شود کیفیت خوبی از زندگی را ایجاد کند و به کاهش تنگ‌دستی و فقر و حاکمیت غذای سالم کمک کند. جدا از این عدالت درون نسلی، کشاورزی پایدار با حفاظت و بهره‌برداری مناسب از منابع تجدیدناشدنی و تجدیدشدنی عدالت بین‌نسلی را نیز به خوبی فراهم می‌کند.

ج) اصل مراقبت: کشاورزی پایدار باید به صورت پیشگیرانه و مسوولانه به‌منظور حمایت از سلامت و آسایش نسل‌های بعد محیط‌زیست مدیریت شود. اقدامات پیشگیرانه به عنوان کلید مرتبط با توسعه و فناوری در این اصل کشاورزی پایدار برگزیده‌شده‌اند. بنابراین به‌طور خلاصه آرمان‌های توسعه کشاورزی پایدار، برقراری امنیت غذایی متناسب با رشد جمعیت، ایجاد و افزایش اشتغال و درآمد به‌ویژه در مناطق روستایی و حفاظت و حمایت از منابع کشاورزی و طبیعی و محیط زیست است.

پاورقی:

۱- کشاورزی زیستی (کشاورزی ارگانیک، طبیعی یا آلی)، نوعی کشاورزی است که در تولید و فرآوری محصولات آن از کودهای شیمیایی، سموم، هورمون‌ها و دگرگونی‌ها و دستکاری‌های ژنتیکی استفاده نشود و همه مراحل تقویت زمین، کاشت و برداشت با استفاده از نهاده‌های طبیعی (همچون کود زیستی، حشرات سودمند، ریزاندامگان کارآ) باشد. کشاورزی ارگانیک سیستمی تولیدی است که سلامت خاک، اکوسیستم‌ها و انسان را پایدار می‌سازد و بر فرآیند بوم شناسانه، تنوع زیستی و چرخه‌های سازگار با شرایط محلی تکیه دارد.

***کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل**

■■■

ادامه از صفحه ۲۸

این جو در این دوره به شدت بر فضای کارشناسی سیطره یافته بود. همچنین یکی دیگر از دلایل عدم علاقه کارشناسان و تحلیلگران به توصیه به فروش سهام شرکت‌ها، عدم دسترسی به اطلاعات این شرکت‌ها در صورت توصیه به فروش سهام آنها بود.

۸- رشد خیره‌کننده صندوق‌های بازنشستگی مشارکت‌محور

از دیگر عوامل تاثیرگذار بر افزایش شاخص بازار سهام و در نتیجه آن حباب در بازار سهام آمریکا این عامل به حساب می‌آید. کاهش در اتحادیه‌های کارگری و همچنین کاهش تعداد شرکت‌های صنعتی بزرگ (غول‌های خودروسازی و...) خود عاملی قوی در جهت ایجاد چنین صندوق‌هایی بود. همچنین تمایل هرچه بیشتر مردم به عدم دریافت سود ثابت و تمایل به مشارکت در کنترل و مدیریت منابع مالی پرداخت شده به صندوق‌های بازنشستگی خود یکی دیگر از عوامل تشکیل و افزایش صندوق‌های بازنشستگی مشارکت‌محور بود. این صندوق‌های مشارکت‌محور در مقایسه با صندوق‌های بازنشستگی با سود و درآمد ثابت دارای حق انتخاب بیشتر و افزایش هرچه بیشتر سهم سهام در دارایی‌های صندوق بودند و بنابراین این موضوع خود را در افزایش هرچه بیشتر سهم سهام در ترکیب دارایی‌های این صندوق‌ها نشان داد.

۹- افزایش قابل توجه صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک (Mutual Fund)

از سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۸، تعداد صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک با روندی بی‌سابقه از ۳۴۰ صندوق به ۳۵۱۳ صندوق افزایش یافت. به تعبیر دیگر، اکنون تعداد صندوق‌های ایجادشده از فهرست شرکت‌های موجود در بازار بورس نیویورک نیز بیشتر شده بود. صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک کم کم به جزو ثابتی از سیاست مدیریت سرمایه‌گذاری در صندوق‌های بازنشستگی (401(k)) مبدل شده بود. با انتقال منابع مالی صندوق‌های بازنشستگی به صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک اکنون دیگر سرمایه‌گذاران حقیقی فرصت را برای سرمایه‌گذاری در بازار سهام غنیمت شمردند و این خود عامل مهمی دیگر در جهت ایجاد حباب در بازار سهام شد.

۱۰- اثر تورم باثبات و ناچیز بر ایجاد توهم ثروت و کامیابی

پس از تجربه تورم شتابان دهه ۱۹۷۰، نرخ تورم در آمریکا از سال ۱۹۸۲ روند باثباتی را دنبال کرده بود. مطالعات شیلر در این زمینه نشان می‌دهد که مردم عادی، تورم را به عنوان شاخص نشان‌دهنده سطح موفقیت اقتصادی و رفاه اجتماعی می‌دانند. چنین درکی از شاخص مهمی چون تورم، خود عاملی مهم در جهت تقویت انتظارات مثبت برای اقتصاد و در نتیجه آن بازار سهام در آمریکا بوده است.

۱۱- افزایش قابل توجه حجم مبادلات بازار سهام

این عامل نیز خود عاملی دیگر در جهت ایجاد حباب در بازار سهام آمریکا به شمار می‌آید. افزایش بازدهی در بازار سهام در مقایسه با سایر بازارها در کنار کاهش شدید کارمزدهای معاملاتی عاملی مهم در جهت افزایش قابل توجه حجم معاملات در این بازار بود. افزایش قابل توجه حجم معاملات برخط نیز معاملات کوتاه‌مدت و همچنین فرصت شناسایی سودهای قابل توجه در مدت زمانی اندک را تسهیل کرد که این خود نیز عاملی دیگر در جهت افزایش حجم معاملات شد.

۱۲- افزایش میل مردم به قماربازی و سفته‌بازی‌ها

همزمان با قانونی اعلام شدن قماربازی و شرطبندی‌های تجاری توسط دولت آمریکا، میزان ریسک‌پذیری و تمایل به سفته‌بازی در بین آحاد مردم رو به افزایش نهاده بود. بازیکنان پوکر به ستارگان مبدل شده بودند و جوایز سهمگین لاتاری‌ها روبه افزایش بود. برخط شدن شرطبندی‌ها دیگر رخداد مهم در این حوزه بود که موجب افزایش سطح ریسک‌پذیری در بین آحاد مردم شده بود.

مکانیزم توسعه و بسط عوامل ۱۲گانه

عوامل ساختاری که در سطور پیشین فهرست مختصری از آنها ارائه شد، به عنوان تنها عوامل ایجادکننده حباب در بازار دارایی‌ها به‌حساب نمی‌آیند و عوامل دیگری در این میان نقش دارند. اما یکی از مهم‌ترین مباحث مطرح شده در این زمینه، مکانیزم بسط و توسعه و تشدید اثرات این عوامل بر بازار سهام است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در خصوص بازار سهام آمریکا و وضعیت آن در دهه ۱۹۹۰ تغییری اساسی در تمایل سرمایه‌گذاران به سمت سهام ایجاد شده بود. از اواخر دهه ۱۹۹۰، گزینه سهام به عنوان یک گزینه سرمایه‌گذاری بلندمدتی اطلاق می‌شد که کم ریسک با بازدهی مناسب و مطمئن است. جرمی سگال در سال ۱۹۹۴ کتابی با عنوان «سهم‌هایی برای بلندمدت» منتشر کرد. ویرایش‌های دوم تا چهارم این کتاب نیز در طول سال‌های ۱۹۹۸، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ مجددا منتشر شد.

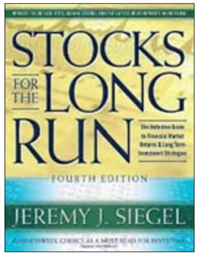

اما نگاهی به عملکرد بازار سهام آمریکا نشان می‌دهد که اگر کسی در آن روزها (مثلا سال ۲۰۰۰) پول خود را در بازار سهام (به‌عنوان نمونه شاخص S&P500) سرمایه‌گذاری می‌کرد، در سال ۲۰۱۱ بازدهی سرمایه‌گذاری وی منفی می‌شد. در سال ۲۰۱۱ سطح شاخص S&P۵۰۰ در مقایسه با سطح این شاخص در سال ۲۰۰۰ یعنی زمان اوج آن (۱۵۵۰ واحد) کمتر شده بود.

همان‌طور که از جملات بالا استنباط می‌شود، شیلر بر این اعتقاد است که توجه عمومی به بازار سهام در دهه ۱۹۹۰ به سطوح جدیدی رسیده بود. افزایش در سطح اعتماد عمومی موجب سرازیر شدن جریان پولی به سمت بازار سهام شد. رسانه‌ها نیز در این بین با پوشش گسترده این تغییرات، بذر رونق هرچه بیشتر را می‌کاشتند.

افزایش مداوم در قیمت‌های سهام زمینه تداوم و حفظ توجه عموم به سهام را فراهم کرده بود. مادامی که رسانه‌ها از افزایش در بازار سهام سخن می‌گفتند، پول‌های جدید و تازه راه خود را به سمت بازار سهام باز می‌کردند و قیمت‌ها را هرچه بیشتر افزایش می‌دادند. قیمت‌های بالاتر سهام منجر به انتشار اخبار بیشتر و انتشار اخبار بیشتر منجر به افزایش هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری در بازار سهام شده بود. این توجه و تمایل به سرمایه‌گذاری در بازار سهام خود عاملی در جهت افزایش هرچه بیشتر قیمت‌ها بود. مردم خود با عملکرد و درک خودشان تخم هیجانی کردن و تمایل هرچه بیشتر به سرمایه‌گذاری بیشتر در بازار سهام را کاشته و این حلقه همین‌طور ادامه می‌یابد.

نقش رسانه‌ها و عوامل فرهنگی در زمینه بسط و توسعه اثرات عوامل ۱۲ گانه حباب‌های سفته‌بازی نقشی پررنگ و قابل توجه است. روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی، رادیو و رسانه‌های اینترنتی با یکدیگر بر سر جلب توجه مردم رقابت می‌کنند. داستان‌های احساسی و مهیج با صدای نیش‌دار به نظر جذاب‌تر از تحلیل‌های خاکستری با اعداد و ارقام واقعی است. جدای از بی‌اعتنایی به جزئیات خبر، رسانه‌های خبری همیشه دلایل منطقی مشخصی برای بالا رفتن شاخص بازار سهام جور می‌کنند. رسانه‌ها همیشه وقایع خبری یا بهانه‌های مختلفی برای توجیه حرکت بازار سهام جفت و جور می‌کنند هرچند این دلایل بویی از واقعیت نیز نداشته باشند.

شیلر بر این باور است که خبرهای منتشر شده از تغییرات قیمتی در بازار سهام، خود بر رفتار سرمایه‌گذاران تاثیرگذار است. در مطالعه‌ای که توسط رابرت شیلر در این رابطه انجام شده است، بعد از ریزش بازار سهام در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۷، شیلر تمام وقایع خبری را که به نظر موثر در این موضع بودند جمع‌آوری کرد. خبرهایی که در ۱۴ اکتبر همین سال در خصوص کاهش قیمت‌ها بود نیز جزء این فهرست بود. در حقیقت در آن زمان، این تنها خبر مهم و بزرگ در مورد کاهش شاخص صنعتی داوجونز بود. تعجب‌برانگیزتر اینکه، تمامی داستان‌های مرتبط با کاهش‌های قیمتی گذشته در بازار سهام در دل دیگر وقایع مهم گم شده بودند.

این خلاصه‌ای از تحلیل نوبلیست ۲۰۱۳ از فراز و فرود بازار سهام آمریکا بود. اینکه این چارچوب تحلیلی تا چه حد در مورد کشورهای دیگر مصداق دارد، بحثی جداگانه را می‌طلبد!

*** کارشناس بازار سرمایه**
(hosseinsaburi@yahoo.com)

بیست‌پنجاه (۲۰۵۰)

روستاها هنوز نفس می‌کشند

■ سیامک خرمی*

برخی کارشناسان، قرن بیست و یکم را پایان زندگی روستایی و در نتیجه سلطه کامل شهرنشینی در دنیای آینده می‌دانند. زندگی شهری در قرن بیستم گسترش یافت و در دهه گذشته به شکل چشمگیری شتاب گرفته است.

گروهی از دولت‌ها با این فرض که متمرکز کردن افراد در شهرها موجب افزایش بهره‌وری اقتصادی می‌شود و با ورود و توسعه تکنولوژی، روستاها دیگر کارکرد گذشته خود را ندارند، برنامه‌های هدفمندی را برای توسعه کلان‌شهرها و تشویق روستاییان به مهاجرت به شهرها در نظر گرفته‌اند.

البته همگان با این رویکرد موافق نیستند و حمایت از زندگی روستایی، کماکان سیاستی قابل مناقشه است. در این نوشتار قصد دفاع از هیچ‌یک از این دو رویکرد را ندارم. بسته به شرایط جامعه و اقتصاد هر کشور، هر یک از این دو را شاید بتوان اتخاذ کرد. آنچه مهم‌تر است داشتن برنامه‌ای مشخص و بلندمدت برای توسعه روستاها / شهرها در کشور است.

ظرف چهار دهه گذشته، جمعیت شهرنشین از حدود ۴۰ درصد به بیش از دو سوم جمعیت کل کشور رسیده است و به همین نسبت از جمعیت روستایی کاسته شده است. این تغییرات جمعیتی باید نشان‌دهنده عزمی جدی برای گسترش شهرنشینی در کشور باشد، اما در عمل این‌گونه نیست. در بسیاری از سخنرانی‌های دولتمردان و حتی برنامه‌های مصوب کشور در سالیان گذشته، حمایت از روستاییان به وضوح دیده می‌شود. با این وجود، در عمل، برنامه‌های اجرا شده و سیاست‌های اعمال شده منجر به افزایش چشمگیر و غیرکنترل شده جمعیت شهری شده است؛ همچنین تناقض‌هایی را در سیاست‌های توسعه شهری / روستایی شاهد بوده‌ایم. از یک سو، دهی را که صرفا جمعیتش زیاد شده است بدون ملاحظات دیگر در زمینه دارا بودن زیرساخت‌های شهری، بلافاصله شهر اعلام کرده‌ایم. حال آنکه آن روستا فقط نامش شهر شده و از مزایای یک شهر توسعه یافته، هیچ‌یک را دارا نیست. از سوی دیگر، به‌دلیل عدم حمایت از روستاییان و کشاورزان مقیم، آنها را وادار به مهاجرت به شهرها و کلان شهرها کرده‌ایم، بدون آنکه برنامه توسعه مورد نیاز برای پذیرش جمعیت مهاجر را داشته باشد. ظرفیت زیرساخت‌های حمل و نقل عمومی، مسکن، کانال‌های توزیع، آب و انرژی و سایر خدمات شهری با فاصله بسیار از جمعیت زیاد شده قرار دارند.

اگر نگاهی به برخی چالش‌های اقتصاد کلان مانند بیکاری، کمبود مسکن و امنیت انرژی، کنیم، شاید نشانه‌هایی را از ارتباط این چالش‌های کلان به برنامه‌های توسعه محلی پیدا کنیم. اگرچه سیاست‌های کلان اقتصادی و اجتماعی نقش مهمی در وضعیت عوامل فوق بازی می‌کنند، اما برنامه‌های توسعه محلی، چه در سطح روستاها و چه در سطح شهرها، تاثیر کمی بر این عوامل ندارند. این ضعف‌های جدی در مدیریت روستایی و به‌خصوص شهری است که توانایی پیش‌بینی و برنامه‌ریزی برای تامین مسکن، ایجاد فرصت اشتغال و تامین آب و انرژی جمعیت ساکن و در حال رشد را ندارد. اگر به مدیریت محلی این اختیار و توانایی داده می‌شد که در مورد این مسائل که طبیعتا به‌دلیل محلی بودنش، اشراف بیشتری نسبت به دولت مرکزی دارد، خود تصمیم بگیرد و برنامه‌ریزی کند، تا حدی از مشکلات کلان اقتصادی نیز کاسته می‌شد.

با این حال تاکید من در این نوشتار روی افزایش اختیارات و توانمندی‌های مدیریت شهری نیست که به مقالات در این زمینه بسیار است و آنچه نیاز است، اراده‌ای برای تغییر در ساختار مدیریتی. آنچه کمتر به آن توجه شده مدیریت روستاها و نیز شهرهای کم‌جمعیتی است که به لحاظ بافت جمعیتی و فعالیت‌های اقتصادی هنوز شبیه روستا هستند. در ابتدای نوشته اشاره کردم، ۲ رویکرد کاملا متفاوت در زمینه توسعه روستاها وجود دارد و در کشور ما رویکرد مشخص و قابل تمایزی در این زمینه اتخاذ نشده است، به‌ویژه در چنین شرایط مبهمی، یکی از اشتباهات دولت مرکزی تصمیم‌گیری از بالا به پایین در مورد روستاها است. تصمیماتی که می‌تواند بر وضعیت کشاورزی، کیفیت زندگی و اشتغال در روستا تاثیر مستقیم و بسیار زیادی بگذارد. روستاها جوامعی کوچکی هستند که به‌دلیل همین مقیاسشان از ویژگی‌های کاملا متفاوت با شهرها برخوردار هستند.

مردم روستا از امکانات و مشکلات جامعه‌شان آگاهی بیشتری دارند. روحیه همکاری و مشارکت در کل جامعه در سطح بالاتری است. مسائل از پیچیدگی کمتری برخوردار هستند، اما امکانات کمتری نیز برای رفع آنها وجود دارد و تفاوت‌های دیگر. با توجه به این ویژگی‌ها، بهترین شیوه برای توسعه جوامع روستایی، نه سیاست‌گذاری‌های کلان و دخالت مستقیم دولت مرکزی، بلکه سپردن مدیریت توسعه به جامعه محلی با توجه به منابع و دارایی‌های محلی است. در کشور، تسهیلگرانی هستند که به روستاییان کمک می‌کنند، نقشه منابع و دارایی‌های جامعه خود را بکشند، نیازهای خود را بسنجند و بر اساس آن برنامه توسعه روستایی را تدوین و اجرا کنند. اما مساله آن است که این تسهیلگران به‌طور موازی با دولت مرکزی کار می‌کنند و درنتیجه بسیار اتفاق می‌افتد که سیاست‌های دولت مرکزی که از قدرت بیشتری نیز برخوردار است، تلاش‌های ایشان را خنثی می‌کند. به همین دلیل، نیاز است تا یکی از مجموعه‌های دولتی اداره‌ای جهت ارتباط با روستاییان و به‌خصوص با تسهیلگرانی که در این سمن‌ها به توسعه روستاها کمک می‌کند، تشکیل دهد. این اداره ضمن تقویت ارتباط دولت مرکزی با جامعه محلی، افزایش سرعت گردش اطلاعات از بالا به پایین و برعکس، افزایش آگاهی از نیازها و ظرفیت‌های جامعه محلی، از موازی‌کاری بین برنامه‌های توسعه محلی و توسعه در سطح کلان جلوگیری خواهد کرد.

یک مثال ساده بزنیم تا این موضوع روشن‌تر شود. سال‌ها است که گازکشی و برق‌رسانی به روستاها و شهرهای کوچک دورافتاده یکی از دغدغه‌های جدی دولت و نمایندگان مجلس است. اکنون یکی از افتخارات دولت این است که به دورافتاده‌ترین و محروم‌ترین نقاط کشور (طبیعتا نه همه نقاط) گازرسانی و برق‌رسانی شده است و به همین دلیل، تامین گاز و برق به مرور زمان تبدیل به یک انتظارات قطعی روستاییان از دولت مرکزی شده است. همزمان، می‌دانیم، به‌دلیل جمعیت کم این مناطق و فاصله زیاد آنها از شبکه اصلی، از لحاظ اقتصادی به هیچ وجه این سیاست توزیع انرژی به صرفه نیست.

بسیاری از روستاهایی که در مناطق کویری وجود دارند از امکان استفاده از انرژی خورشیدی بهره‌مند هستند. انرژی باد و زیست‌توده نیز از دیگر منابع انرژی است که می‌تواند از منابع محلی تامین شود. استفاده از این منابع انرژی در بسیاری از مواقع برای مناطق کم‌جمعیت یا دورافتاده نسبت به گاز و برق‌رسانی به‌صرفه‌تر است، نه تنها استفاده از منابع محلی موجب صرفه‌جویی اقتصادی در پروژه‌های گازرسانی می‌شود، بلکه منجر به اشتغال‌زایی محلی، افزایش حس تعاون جامعه و نیز افزایش قابلیت اطمینان کل شبکه انرژی چه در محل و چه در سطح ملی می‌گردد، اما در شرایط فعلی این دولت و مجلس هستند که برای تامین انرژی تک تک روستاها و شهرها تصمیم می‌گیرند، بدون آنکه جوانب اقتصادی و اجتماعی کوتاه و بلندمدت آن در نظر گرفته شود. امیدوارم واضح باشد که بنده منکر حق مسلم تک‌تک روستاها و شهرهای کشور از داشتن انرژی مطمئن نیستم. آنچه دغدغه‌ام است، کنترل جوامع محلی بر منابع و برنامه‌های توسعه شان است که منجر به حل مسائلی چون اشتغال‌زایی، کیفیت زندگی و دسترسی به غذا و انرژی خواهد شد. مثال فوق تنها یکی برای انرژی بود. مثال‌های مشابه می‌تواند در زمینه گردشگری و صنایع دستی محلی، کشاورزی و دامپروری، تامین آب و مانند آن باشد.

*** کارشناس توسعه پایدار**